

اگر تا این اندازه هم از اوضاع ایران و جهان بی خبری،
بی توجه به آن که اهل سیاست باشی یا نه، به دشواری
قادر به رها کردن خود از کجراهی و بهره کشی سیاسی
خواهی شد.

جامعه شناسی نجات ایران (گره های ساختاری و راه های برون رفت)

دکتر رضا آیرملو
پروفسور جامعه شناسی در دانشگاه های سوئد

فصل ۳

نتایج سرنوشت ساز گزینش ایران برای عضویت در بازار جهانی

۱) گزینش سرنوشت ساز

یک. گزینش ایران برای عضویت در بازار جهانی، به نتایج ضد و نقیضی منجر شد. از سوئی به تحولات عمیق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در شهرها انجامید و مدرنیزاسیون ایران را گامی به جلو برد و سرعت بخشید. به جرئت باید گفت که اصلاحات ارضی و تحولاتی که تحت عنوان "انقلاب سفید" در ایران انجام شد، بزرگترین تحولات تاریخی ایران در عصر حاضر را به ثبت رسانیدند. با این وجود، شاه و مجریان این برنامه ها به دلایل فراوانی قادر به عرضه اجتماعی این اصلاحات و جلب نظر و موافقت مردم بر خاسته از طبقه متوسط شهرنشین ایران نشدند، و از همان رو هم، در زمان خود هیچ حمایتی برای تداوم این اصلاحات یا حتی حفظ و نگهداری آنها دریافت نکردند.

این اما فقط یک سوی این **اصلاحات امپریالیستی** بود. از سوی دیگر، ایران از این طریق، نه فقط به عنوان "کشور فروشنده نفت"، بلکه "**کشوری با تک محصول نفتی**" به ثبت رسید و در تقسیم بندی کار جهانی، به این عنوان رسمیت تاریخی یافت. از آن پس، "وابسته ماندن کشور به درآمدهای نفتی"، به عمده ترین "استراتژی امپریالیستی در ایران" تبدیل شد و توسعه صنعتی و تکنولوژیکی کشور را در حاشیه قرار داد. بدین ترتیب، "**وابستگی تمام عیار کشور به درآمدهای نفتی**" و "**دوری گزیدن از توسعه تکنولوژی و صنعت، و عدم تولید مستقل کالاهای صنعتی و کشاورزی**"، رویه دیگر این سکه پروژه امپریالیستی در ایران را تشکیل می داد.

دو. از آن بعد، تعهد یا عدم تعهد رژیم ها و حکومت های ایران به این **تقسیم کار جهانی** به وسیله **سنجش وابستگی یا استقلال** آن ها در برابر "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" تبدیل شده است. بدین وسیله، رژیم ها و هیأت های حاکمه نشان می دهند که تا چه میزانی مجری فرامین "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا"، یا **استقلال طلب** و مخالف بهره کشی خارجی اند. با بیان دیگر، هنوز هم، استفاده از **درآمدهای نفتی برای صنعتی کردن کشور** به جای برگرداندن این درآمدها به جیب کارتل ها و کشورهای تولیدکننده اسلحه و کالاهای مصرفی، مستقل بودن آنان در برابر قدرت های

خارجی حاکم بر استراتژی بازار جهانی را نشان می دهد. دادن یا ندادن شعارهای "مرگ بر آمریکا و این و آن" البته که این نتیجه گیری را تغییر نمی دهند. در صفحات آینده، سهم بندی ایران در بازار جهانی را با توضیحات بیشتری مورد بحث قرار خواهم داد و وابستگی رژیم های شاه و جمهوری اسلامی به "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" را در این رابطه به مقایسه خواهم کشید.

نظام جهانشمول اقماری و "استقلال" ایران

(۱) سیستم مرکز و حاشیه

دیدیم که قانون اساسی بازار جهانی، معامله و سودبری از طریق سرمایه است. یک چنین رابطه ای، "رابطه امپریالیستی" خوانده می شود. از این رو، بهره کشی امپریالیستی، قاعده و قانون مورد توافق همه شرکت کنندگان در بازار جهانی است. بر اساس این توافق و تحت این قانون اساسی، هر کشور عضو بازار جهانی، "هم بهره می ستاند" و "هم بهره می دهد".

طبیعی است که کشورهای صنعتی و صاحب سرمایه نسبت به کشورهای در حال رشد و کم سرمایه، کمتر بهره می دهند و بیشتر بهره می ستانند. این رابطه، بازار جهانی را به دو حوزه کشورهای مرکزی صاحب سرمایه صنعتی و کشورهای پیرامونی فاقد سرمایه صنعتی تبدیل کرده است. این تقسیم بندی به تفاوت های کیفی در بین این دو گروه از کشورها منجر شده و به تسلط سیاسی و اقتصادی کشورهای صنعتی ثروتمند و متقابلاً به وابستگی اجباری کشورهای غیر صنعتی و فقیر رسمیت بخشیده است.

با این وجود، تجربیات دهه های گذشته نشان می دهند که برخی از این کشورهای پیرامونی قادر شده اند در طول این مدت حتی تحت این مناسبات نابرابر امپریالیستی، میزان بهره دهی خود را کمتر و کمتر و میزان بهره گیری خود را بیشتر و بیشتر کنند. کشورهایی همچون کره جنوبی از جمله کشورهای پیرامونی یی است که از راه بازی در زمین بازار جهانی به صف کشورهای صنعتی پیوسته اند. اکثر کشورهای جنوب شرقی آسیا و حتی ترکیه جزو آن دسته از کشورهای در حال رشدی هستند که در دهه های گذشته از راه حضور هر چه فعال تر در بازار جهانی، تولیدات بیشتری را به بازار عرضه کرده و بر میزان صادرات و گسترش سطح بازارهای خود افزوده اند. برخی از اینان به سبب این موفقیت ها، در حال صعود از پیرامون بازار به حوزه کشورهای مرکزی اند.

هم از این رو بود که نتیجه گرفتیم "بازار جهانی نه فقط محل بهره دادن، بلکه زمین رها کردن خود از بهره کشی، رقابت و بهره بردن هم هست. بازار جهانی به زمینی برای مبارزه امپریالیستی، رهایی از بهره دادن و حتی توسعه یافتن تبدیل شده است".

هم از این روست که امروزه کسب استقلال و رهایی از بهره کشی خارجی با شعار دادن، فحش و بد و بیراه گفتن، متوسل شدن به تهدید و ترور یا مثلاً خرید اسلحه های جدید از شرکت های امپریالیستی برای رو در روئی با ابرقردن های فروشنده اسلحه تأمین نمی شوند. امروزه راه استقلال از افزایش تولید، توسعه صادرات و رقابت در بازارهای جهانی می گذرد. از تقلیل تدریجی بهره کشی امپریالیستی و تغییر کفه ترازوی بهره دادن و گرفتن در مبادلات جهانی می گذرد.

- مناسبات افقی و عمودی و حق العمل کاری بنکداران

این قانونمندی ها البته در درون کشورهای مرکز صنعتی نیز به اجرا در می آیند. آنان نیز مناسبات خود را بر اساس قدرت و ظرفیت تولیدی، و بازارهای تحت انحصار و کنترل خود تنظیم می کنند. کشوری که توان کنترل سرمایه بیشتری را دارد، حرفش بیشتر در رو دارد و نقش عمده تری در تنظیم استراتژی بازار جهانی ایفا می کند. با این وجود، مناسبات بین کشورهای صنعتی، بیشتر افقی اند و قابل مقایسه با بهره کشی رسمیت یافته عمودی بین کشورهای مرکز و حاشیه بازار نیستند. این همچنین به معنی از بین رفتن الیگارشی حاکم بر بازار جهانی نیست. چرا که با وجود تقسیم کار بازار جهانی بر اساس قدرت و کنترل اقتصادی، نظام اداری بازار جهانی کماکان در دست کشورهای خاصی مانند آمریکا و کشور های صنعتی اروپا قرار دارد. در اینجا نیز مثل شورای امنیت سازمان ملل، برخی از کشورها از حق و تو برخوردار اند. برخی از کشورها به سبب های تاریخی اموری را در انحصار خود دارند و برخی، بیش از سهم سرمایه ای خود در اداره این بازار و تنظیم استراتژی های آن نقش ایفا می کنند.

- بهره کشی، بهره کشی است

با این وجود، بازار جهانی و سیستم بهره کشی این بازار یک واقعیت تفکیک ناپذیر به کشورها و شرکت هاست. مهم آن نیست که شما اسلحه را از کدام کشور بازار جهانی می خرید، مهم آن است که شما به عنوان کشور تولید کننده "تک محصول نفتی" باید تا به میزانی اسلحه بخرید و این مقدار پول را به شریان اقتصادی "بازار جهانی" برگردانید. بازار جهانی خود در مورد تقسیم کار بین کشورها و شرکت ها تصمیم می گیرد و سهام فروش را بین تولید کنندگان اسلحه سرشکن می کند. در نتیجه، نه منبع خرید اسلحه و بهره دادن مهم است و نه تحت قیمومیت این یا آن کشور آمریکا، اروپا، روسیه، یا چین و ژاپن بودن چیزی را تعیین می دهد. مهم دادن یا ندادن بهره و تحت قیمومیت بودن است و نه به کی و کدام کشورها.

در ضمن، دیدیم که بهره کشی در بازار جهانی قاعده کلی است و هر کشوری به میزان توان اقتصادی خود، هم بهره می دهد و هم بهره می ستاند. طبیعی است که کشوری مثل ایران که محکوم به وابستگی به تولیدات نفتی است، در هر صورت و با هر رابطه ای، تحت یکی از شدید ترین بهره کشی های بازار قرار دارد، چرا که یک کالا می فروشد و هزاران کالا می خرد.

پس یک بار بهره می‌گیرد و هزار بار بهره می‌دهد. هم از این رو، برای ایران و ایرانی فرقی نمی‌کند که این بهره‌ها را در قبال کالاهای مصرفی کم کیفیت چین پرداخت می‌کند، یا از ژاپن و آلمان می‌خرد، یا از طریق ترکیه وارد می‌کند. چه فرقی می‌کند که بهره‌آسلحه‌های خریداری‌اش را به آمریکا بدهد، یا به روسیه و چین پرداخت کند؟ در هر صورت، نتیجه یکی است، چرا که در همه موارد بهره می‌دهد و از سوی همه نیز جز به صورت **بهره ده بازار جهانی** مورد خطاب قرار نمی‌گیرد.

۲) بحران سهم بندی و آینده نامعلوم

همکاری موفقیت آمیز کشورهای جهان در جریان بحران‌های اقتصادی سال‌های گذشته نشان می‌دهد که بازار جهانی "فعلاً" همه روابط بین‌المللی را زیر چتر خود جمع کرده و قادر به حل و فصل مسائل و مشکلات جهانی و منطقه‌ای در درون خود است. این به تنهایی دست آوردی بزرگ برای استراتژی سازان بازار جهانی و کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی بزرگ و کوچک در حال مشارکت و همکاری با بازار است.

با این وجود، باید اذعان کرد که نه "بازار جهانی جهانشمول" در این ابعاد جهانی تاکنون تجربه شده و نه همکاری دسته جمعی کشورهای برآمده از بلوک‌های مختلف دوره جنگ سرد در زیر یک سقف، امتحان خود را داده است. این است که این همکاری موفقیت آمیز نه تضمینی برای تداوم در آینده دارد و نه کسی می‌تواند پیش‌بینی کند که اگر این بحران‌ها در اشکال دیگری ادامه یابند و با این همکاری‌ها هم رفع و رجوع نشوند، آیا این "همکاری بین‌المللی در زیر چتر بازار جهانی" دوام یافته و به نقش موجود خود ادامه خواهد دهد یا نه.

حالا در شرایطی که همه کشورهای جهان و از آن میان کشورهای بلوک شرق سابق، به عضویت این بازار درآمده‌اند، انحصارات پیشین در غرب و شرق، دوره‌ای جدید از تقسیم دوباره بازار را تجربه می‌کنند. این اتفاقات در همان حال که جهان را به سوی بازار و آینده مشترک در زیر یک سقف جهانی پیش می‌برند، به دور جدیدی از رقابت‌ها و مناقشات در درون بازار هم دامن می‌زنند. تحت این شرایط، کشورهای ابرقدرت بازار جهانی و شرکت‌های فراملیتی آنها، راهی جز سهم بندی دوباره و تغییر برنامه‌های انحصاری خود ندارند.

سهم و نقش ایران در بازار جهانی، باید در این رابطه مورد ارزیابی قرار گیرد. ایران و آینده آن خواهی و نخواهی از این دگرگونی در تقسیم کار جهانی تأثیر پذیرفته و خواهد پذیرفت. از آن رو، پیش بردن مبارزه برای آزادی و دموکراسی، جز از راه تحلیل درست روند تحولات در ایران، و آنهم بدون در نظر گرفتن این چگونگی‌های استراتژیک و تأثیرات آن‌ها، ناممکن است.

۳) قواعد بازی جهانی و تغییر تعریف "استقلال"

یک- امروزه کشورهای شرکت کننده در بازار جهانی، مبارزه "بگش و بگش" دوره گلا دیاتورها و "صلح مسلح دوره جنگ سرد" را پشت سر گذاشته و به دوره مسابقات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، علمی و تکنولوژیکی در زمین های بازی و رقابت جهانی پا گذاشته اند. در این میان، دیگر مبارزه برای استقلال به معنی بستن درها، بیرون کردن خارجیان از کشور، قطع ارتباطات خارجی، رسیدن پارچه با دوک دستی سنتی، یا تولید پارچه کازرونی نیست. آن زمان ها سپری شده اند. دیگر استقلال از این راه ها به دست نمی آید. دیگر "استقلال" به معنی بستن درها به روی "جنبی ها" نیست، بلکه دعوت کردن آن ها به کشور به عنوان توریست، سرمایه گذار و کارشناسان فنی است. امروزه حضور در مسابقات جهانی و زدن گل های تولیدی به دروازه های دیگران میزان استقلال هر کشور و ملتی را تعیین می کند.

دو- زمان، زمان شرکت در پروژه های تولیدی جهانی و منطقه ای برای توسعه و تولید است. زمان یادگرفتن، وارد کردن و آموزش دادن تکنولوژی های جدید و شیوه های تولیدی است. زمان پیوستن به "انقلابات انفورماتیکی و بیولوژیکی" است. امروزه انقلابات بیولوژیکی نظریات مالتوس را به خاک سپرده و بسیاری از کشورهای فقیر دیروز را به صادرکنندگان برنج، حبوبات، گوشت و سایر تولیدات کشاورزی تبدیل کرده اند. زمان، زمان حضور فعال در بازار جهانی، پذیرش قوانین بازی ولو بهره کشانه آن، و رقابت بر اساس این معیارهای پذیرفته شده جهانی است. از این راه ها می توان به سوی استقلال گام برداشت و نه از راه اختلاف، دسته بندی، یا مثلاً جنگ و پیروزی.

سه- البته که این بازار جهانی بر بهره کشی قوی از ضعیف بنا شده و به شدت ناعادلانه است. عوارض می ستاند و بنکداران عمده و انحصارگر دارد. ولی هیچ دامداری به خاطر عوارض بازار و حقه بازی واسطه ها و بنکداران از خرید و فروش دامهای خود خودداری نمی کند. نمی تواند بکند. دامداری می کنی باید با قواعد ولو یکطرفه بازار خرید و فروش دام، و حق بنکداری و واسطه گری آن بسازی.

تازه معلوم شده که بنکداری و انحصارگری در این بازار جهانی ارثی و ابدی هم نیست. دیروز به تمامی دست اروپا و آمریکا بود، بعدش ژاپن هم صاحب حق و نظر شد. امروزه چین و بسیاری از کشورهای دیگر، از جمله کشورهای گروه ۲۰، در تصمیمات جهانی صاحب نظر شده اند و فردا هم نوبت کشور ما و هر کشور ضعیف و در حاشیه مانده امروزی می تواند باشد.

- ایران "انقلاب اسلامی" کرد و دیگران تولید

یک- در بین این کشورها، کشورهای زیادی وجود دارند که در آغاز دهه ۱۳۴۰ شمسی - ۱۹۶۰ میلادی همراه با ایران کاندیدای عضویت در برنامه های "استراتژی اول جهانی" شدند و از آن پس به رشد خود ادامه دادند. کره جنوبی، تایوان، آرژانتین، اسرائیل و فیلیپین جزو این کشورها هستند. کشوری مثل ترکیه بعداً بر این جمع پیوست. این کشورها پیش رفتند، ما ایستادیم. آنها یکی بعد از

دیگری از مرزهای توسعه عبور کرده و می کنند، ولی ما "انقلاب اسلامی" تولید کرده و صادر می کنیم. آنها انقلاب سبز کشاورزی می کنند، ما "انقلاب سبز سیدی" می کنیم. آنان در درون بازار امپریالیستی برای تقلیل بهره کشی از خود و حتی برای سهم بردن از بهره حاصله مبارزه می کنند، ما بیرون بازار مانده و شعار "مرگ بر امپریالیسم" سر می دهیم. آنان درها را به روی سرمایه، تکنولوژی و علوم جهان سرمایه داری باز کرده اند، ما می خواهیم با مرگ سرمایه و دفن کردن سرمایه داری به دوره های ماقبل سرمایه داری برگردیم. امروز آنان تولید می کنند، کالا دارند، وارد می کنند و صادر می کنند، بازار مصرف کننده دارند، در بازار جهانی صاحب حرف اند، ولی ما چی؟ ما در بیرون بازار ایستاده ایم و مثل گربه ای که دهانش به گوشت نرسد، همه اش از بوی بد گوشت حرف می زنیم.

ترکیه فاقد سرمایه نفتی است و جمعیتی معادل ایران و وسعتی به اندازه یک چهارم خاک ایران دارد. این کشور نه در دهه ۱۳۴۰-۱۹۶۰ به اندازه ایران از کمک های آمریکا و متحدانش برخوردار شد و نه از آغاز دهه ۱۳۵۰-۱۹۷۰ زیر بارش دلارهای نفتی قرار گرفت. امروز اما ترکیه در ردیف ۱۷ کشورهای بازار جهانی است. قبلاً صادر کننده سنتی لباس و بافتنی ها بوده، و حالا بیشترین اقلام صادراتی اش را ماشین آلات و دستگاه های الکترونیکی تشکیل می دهند. یک چهارم تلویزیون و یخچال اروپا را تأمین می کند، دومین کشور تولید کننده ماکارونی در جهان است، و و. اما کشور ما به جای کارخانه و مدارس، حوزه های دینی دارد، ملا و پاسدار و حزب الله تولید می کند، و تازه خوشحال است که کالاهای مورد نیازش را از ترکیه و چین خریداری می کند.

"امروزه ترکیه بدون ادعا مستقل تر از ایران است"، چرا که هم به اندازه سهم خود در تصمیمات بازار جهانی صاحب نظر است، و هم در مقابل بهره هائی که از بابت وارداتش می پردازد، از بابت صادرات کالاهایش هم بهره می ستاند.

کشور ما اما، هنوز هم در دوره گلابداتورها به سر می برد. همه در حال شعار دادن و فحش دادن به این و آن اند. کسی حرفی در مورد تحولات جهانی و تغییر مفاهیمی همچون "استقلال" و "عدالت و برابری" در مفهوم جهانی امروز نمی زند و همه نیز به دلایلی از بازار جهانی رویگرداندند. اینان شهروندان خود را به کشورشان راه نمی دهند، کجا مانده که شهروندان دیگری را که بیگانه، اجنبی، نامسلمان، و بی دین می خوانند.

رژیم جمهوری اسلامی به خاطر ادای تعهداتش برای اجرای استراتژی "تک محصول نفتی" که در فصول بعدی بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرفت، و همچنین به خاطر اعتقادات بنیادگرائی خود، از هر راهی از برقراری ارتباطات اقتصادی جهانی رو بر می گرداند و از ورود به بازار جهانی می پرهیزد. می پرهیزد چرا که نه کالائی برای فروش و نه تکنولوژی یی برای عرضه دارد. رژیم جز فروش نفت و خرید کالای مصرفی و اسلحه به میزانی که برایش دیکته شده، نه کاری با بازار جهانی دارد و نه می تواند کاری داشته باشد.

دو- اما این فقط رژیم نیست که در دنیای گلابدیا تورها گیر کرده، بیشتر نیروهای کمونیست، سوسیالیست، چپ، لیبرال، ترقیخواه، استقلال طلب و روشنفکر ما هم هنوز از دوره شعارها پا فراتر نهاده اند. نه شناخت کافی از بازار جهانی و مناسبات مبتنی بر گردش سرمایه و نه ارزیابی درستی از بهره کشی امپریالیستی دارند. به همین دلیل هم سر و ته قضیه را با چند تا شعار "مرگ بر امریکا و این و آن" به هم می آورند.

بسیاری از نهادهای سیاسی ما جنایات رژیم اسلامی را نقد می کنند، ولی حرفی در مورد وظیفه خواری رژیم در برابر **استراتژی نواستعماری** تحمیل شده به ایران نمی زنند. از دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی انتقاد می کنند، ولی در مورد علل این دیکتاتوری توضیحی ندارند. آنان از حمله مثلاً آمریکا یا اسرائیل و این حرفها قصه ها می سازند. بسیاری حتی مردم را به "مبارزه و دفاع در برابر تجاوز آمریکا و این حرفها" دعوت می کنند، ولی هیچ کدام حرف تازه ای در مورد مناسبات جدید جهانی نمی زنند، **ندارند که بزنند**. بسیاری درکی از استقلال و تقلیل بهره کشی بین المللی در شرایط جدید جهانی ندارند. بهره کشی را محکوم می کنند، ولی راه نجات از بهره کشی جهانی را مورد بحث قرار نمی دهند، چرا که در مورد چگونگی رسیدن به استقلال و رهائی از بهره کشی جهانی نظری ندارند، علمی ندارند، اطلاعاتی ندارند. این است که نه فقط "رژیم وابسته به استراتژی بازار جهانی به سرکردگی آمریکا"، بلکه "پوزیسیون ترقی خواه و عصر نو" ما هم در نهایت امر جز رد جهان و همکاری های جهانی حرفی برای بیان و طرحی برای عرضه ندارند.

فصل ۴

ایران در نقطه سایش حوزه های ژئوپولیتیک

۱) حوزه های ژئوپولیتیک همجوار ایران

یک. امروزه ایران در نقطه سایش حداقل سه حوزه پر قدرت ژئوپولیتیک (جغرافیای سیاسی) قرار گرفته، حوزه سنتی **خاورمیانه** به رهبری آمریکا، حوزه **روسیه** و حوزه در حال شکل گیری **چین**. پارامترهای سیاسی، اجتماعی و نظامی ناشی از سایش های این حوزه ها می رود که در سرنوشت فردای ایران نقش های مهمی ایفا بکنند.

روسیه به عنوان یک ابر قدرت کاپیتالیست به صحنه جهانی بازگشته و گول چین به عنوان یک قدرت اقتصادی در ابعاد جهانشمول بیدار شده است. امروزه اقتصاد چین با پشت سر گذاشتن اقتصاد اتحادیه اروپا و ژاپن، به دومین اقتصاد جهان پس از آمریکا تبدیل شده و می رود در عرض سال های آینده از اقتصاد امریکا هم عبور کرده و به اقتصاد اول جهانی تبدیل شود. این شرایط جدید، فشار روسیه و چین برای گرفتن سهم سیاسی بیشتر در تصمیمات مربوط به بازار جهانی و ایران را افزایش خواهد داد.

اما از آن جا که هنوز هم حق تصمیم گیری در مورد تعیین خط مشی و استراتژی "بازار جهانی" عمدتاً در انحصار آمریکا و اروپا است، این تحولات، خواهی و نخواهی، به بروز تعارضات جدید در بین ابر قدرت های بازار جهانی دامن خواهد زد و نظام جدید جهانی را در برابر آزمایشی تاریخی قرار خواهد داد.

باید افزود که دوره جنگ سرد در مواقعی به مردم کشورهای پیرامونی فرصت می داد تا با استفاده از تضادهای موجود بین غرب و شرق فشارهای کشورهای ابر قدرت را تقلیل دهند. امروزه با پیوستن شرق به بازار جهانی و از بین رفتن جنگ سرد، این امکان ولو اندک عملاً از بین رفته و دیگر کشورهای پیرامونی به این آسانی قادر به استفاده از فرصت هائی که تعارضات بین ابر قدرت های جهانی به وجود می آوردند، نیستند. این چگونگی را در توافق نهائی کشورهای ۵+۱ در مورد محاصره اقتصادی ایران هم تجربه کردیم. در این شرایط باید سؤال کرد که آیا بروز تعارضات جدید در بین حوزه های جغرافیائی و منافع ژئوپولیتیکی منطقه می تواند فرصت های جدیدی برای پیشرفت مبارزات آزادی خواهی مردم ایران فراهم آوردند؟

دو. باید یادآوری کرد که بر اساس شواهد موجود هنوز هم قراردادهای تقسیم جهان که بعد از جنگ جهانی دوم منعقد شده رعایت می شوند. بر اساس این قراردادها (از جمله قراردادهای یالتا)،

ایران در بلوک غرب به رهبری آمریکا قرار گرفته بود و اتحاد شوروی هم آن را پذیرفته و بدان وفادار مانده بود. رهبران اتحاد شوروی واقف بودند که با وجود این قراردادهای جهانی، نه می‌توانند انقلاب سرخ خود را به ایران صادر کنند، و نه در ایران به برپائی انقلاب کمونیستی یاری برسانند. آنان قادر به دخالت در تعیین رشد و سرنوشت اقتصادی و سیاسی ایران هم نبودند، و راهی جز رضا دادن به عقد قراردادهائی محدود با ایران نداشتند. این بود که آنان با عقد قراردادهای دوستی با رژیم شاه طرفدار غرب، سعی می‌کردند هم فشار سیاسی و نظامی از طریق ایران را به کنترل آورند، و هم اگر شد، میزان معاملات خود با ایران را چند درصدی بالا ببرند. هم از این رو، شوروی و عوامل آن در ایران تا زمان انقلاب از اصلاحات "انقلاب سفید" حمایت می‌کردند. اینان با قدم‌های سنجیده جریان انقلاب ایران را تعقیب کردند، و به جای سرمایه‌گذاری روی نیروهای کمونیست و چپ ایران، در همان آغاز کار به پاریس رفته و به خمینی برگزیده غرب قول همکاری دادند. بعدش هم وقتی کمونیست‌های ایران زیر ضرب رژیم قرار گرفتند، از طریق عوامل خود و حزب معروف به حمایت از رژیم اسلامی دست‌نشانده غرب بلند شدند. این بود که آنان حتی به اندک سهم نویافته از بازار ایران را بر حمایت از حزب و رهبرانش ترجیح دادند. صادرات خود به ایران اسلامی را تقلیل ندادند و به سرکوبی حزب وابسته خود با رضایت نظاره کردند.

سه. در هر صورت، حالا با از بین رفتن دوره جنگ سرد و شرکت غرب و شرق در یک بازار جهانی، از سوئی مناسبات بین‌المللی در سایه این قراردادهای به ارث مانده تقسیم جهان انجام می‌گیرد، ولی از سوی دیگر، گام به گام از قراردادهای سابق فاصله گرفته و به توافق‌های جدید بازار جهانی متمایل می‌شوند.

اینجاست که ایران به خاطر حضور در نقطه تلاقی این حوزه‌های ژئوپلیتیک، هم از تحولات درونی این حوزه‌ها و هم از اتفاق‌ها، علائق و تعارضات بین‌انتهایی تأثیر نمی‌ماند. این تأثیرات جغرافیای اقتصادی سابقه‌ای طولانی در ایران دارد. رکود و عقب‌افتادگی ایران در سرتاسر قرن نوزدهم نتیجه مشارکت بین سیاست‌های دو ژئوپلیتیک همسایه انگلیس و روس بود. از آن پس، مشروطیت ایران از انقلاب بورژوازی در روسیه و به هم خوردن تعادل قوا بین روس و انگلیس در منطقه نشأت گرفت. بر سر کار آمدن رضا شاه و اجرای برنامه‌های امنیتی، عمرانی و بازسازی ملی نیز محصول دست‌بالائی انگلستان در ایران از سوئی و واکنش جهان سرمایه‌داری در برابر انقلاب سوسیالیستی شوروی و استقرار نظام شوراها در کشور همسایه روسیه از سوی دیگر بود. از آن پس، غرب کاپیتالیستی، ابتدا انگلستان و سپس آمریکا، ایران را به چشم قلعه دفاعی در برابر شرق کمونیستی مورد حمایت و صیانت قرار دادند.

دیدیم که پس از جنگ جهانی دوم، ایران در تقسیمات جهانی به بلوک غرب تعلق گرفت. این تقسیم‌بندی، سرنوشت ساز بود، چرا که از آن ببعد، هم هر گونه مبارزه کمونیستی در ایران

پیشاپیش محکوم به شکست شد، و "هم نظام سرمایه داری پیرامونی غرب" به سرنوشت ناگزیر ایران تبدیل شد.

در آغاز دهه ۱۳۴۰ شمسی، ایران به عنوان کشور پیرامونی آمریکا برای عضویت در بازار جهانی غرب برگزیده شد. کمکهای بلاعوض آمریکا به ایران در این دهه از کمکهای آن کشور به اسرائیل هم فراتر رفت. بعدش هم استراتژی افزایش بهای نفت، ایران را به باغ پرمیوه فروشندگان کالا و اسلحه آمریکا و غرب تبدیل کرد. وقتی هم "استراتژی و کمربند سبز" مطرح شد، ایران به عنوان اولین کشور مورد آزمایش برگزیده شد. این همه علاقه را باید قبل از همه مدیون تنش بین ژئوپلیتیک های غرب و شرق در دور و بر ایران دانست.

حالا با تغییر نظام سیاسی روسیه در اوائل دهه ۱۳۷۰ شمسی، هم این پارامترهای ژئوپلیتیک و هم تأثیر مستقیم آنها بر ایران از بنیاد جا به جا شده اند. همکاری و مشارکت روسیه و چین با غرب، از سوئی ایران را در حاشیه اتفاقات قرار داده و از ارزش سوق الجیشی آن کاسته، اما از سوی دیگر، بازگشت نظام دموکراسی به روسیه، فشار بر روی رژیم جمهوری اسلامی برای تقلیل دیکتاتوری و گذر به دموکراسی را افزایش داده است.

در این میان، تأثیر مستقیم چین بر روی ایران کمتر، ولی علائق ژئوپلیتیک آن قوی تر است. گشایش بازار ایران به روی کالاها چین آغاز دوره جدیدی در مناسبات بازار جهانی با ایران است، چرا که این اولین باری است که این بازار از انحصار کشورهای غربی سابق در آمده، به شریان اقتصادی جدید و بیگانه ای وصل می شود. در ضمن، چین به خاطر نظام سیاسی توتالیتر خود، هم با نظام دیکتاتوری رژیم اسلامی بهتر کنار می آید و هم برای گرفتن هر سهمی از نفت و گاز، و بازار مصرف ایران به هر شرط و شروطی تن می دهد.

تذکره - قابل توجه است که کشورهایی که به طور سنتی حق و حقوقی را در بازار ایران به ثبت رسانیده اند، این امتیازات را حق و حقوق خود دیده، برای نگهداری آن ها نیازی به قراردادهای پذیرش شرط و شروط جدیدی نمی بینند. برای نمونه، کشورهای اروپائی، هم قراردادهای خود را در ایران حفظ می کنند و هم بدون آن که واهمه ای از دست دادن این بازارها و قراردادهای داشته باشند، با رژیم ایران سرشاخ می شوند. چین اما، هنوز هیچ حوزه نفوذ رسمیت یافته در ایران دست و پا نکرده، و هم از آن رو، مثل راهزن های دریائی، هر چه را که به دست می آورد غنیمت می شمارد. این شرایط اما قابل دوام به نظر نمی رسد. انتظار آن است که به زودی چینی ها از بقیه اربابان بازار جهانی انتظار خواهند داشت که همین سهم اندک شان در اینجا و آنجای جهان را به رسمیت بشناسند و بدان احترام قائل شده، پایبند باشند.

شرط اخیر چین برای موافقت با محاصره اقتصادی اخیر ایران در قبال دریافت نفت و گاز جانشین این کشور، آغازی بر این پروسه است.

۲) حوزه ژئوپولیتیک جنوب

در جغرافیای سیاسی خاورمیانه، آن چه **سیاست جدید امریکا در خاورمیانه بزرگ** نامیده می شود، می تواند به تحولات مهمی در این منطقه و ایران منجر شود. اگر سخنان اوباما در دانشگاه های ترکیه و مصر را ملاک قرار دهیم، گویا گسترش دموکراسی، به رسمیت شناختن حقوق فرهنگی و سیاسی اقلیت های قومی در داخل کشورها و همچنین رفع تنش بین کشورهای همسایه، بخشی از این سیاست جدید اند. جمعی عنوان "شناخت حقوق سیاسی اقلیت ها" را به معنی "تغییر نقشه و تقسیم بندی جدید جغرافیائی در این منطقه"، و همچنین عنوان "رفع تنش بین کشورهای همسایه" را به معنی ایجاد بلوک بندی های سیاسی و نظامی جدید و "تجدید تسلیحاتی منطقه" تعبیر می کنند.

با این وجود، به نظر می رسد که تا زمانی که مسأله مناطق اشغالی فلسطین حل و فصل نشده و تجاوزات اسرائیل به کنترل درنیامده، سیاست رفع تنش از حرف به عمل در نخواهد آمد. بدون این موفقیت، سیاست آمریکا و غرب، بر خلاف همه ادعاهای آزادی خواهانه اوباما، چیزی جز ادامه سیاست پیشینی که در زمان بوش شاهدش بودیم، نخواهد بود. **این سیاست، ایران را به عنوان کشور تهدید کننده و تحریک کننده تسلیحات منطقه لازم داشت.**

به نظر می رسد که استراتژی تسلیحاتی آمریکا با وسعت بیشتری ادامه خواهد یافت. از حالا کشورهای تولید کننده نفت، میلیاردها دلار برای ایجاد تأسیسات ضد موشکی در برابر حملات احتمالی ایران سرمایه گذاری کرده اند. عربستان در رأس این کشورها قرار دارد. همه کشورهای تولید کننده نفت به علل مختلف سیاسی، قومی، مذهبی و نظامی، خواهان قطع تهدیدات رژیم شیعه ایران اند، و برای انجام این مهم نیز حتی حاضر به روشن کردن چراغ سبز به حمله هوائی احتمالی اسرائیل اند. ظاهراً تا کنون هیچ کدام از نیروهای اپوزیسیون ایران قادر به استفاده از این تضاد های منطقه ای با رژیم نشده اند.

در این شرایط، ایران توانسته در عراق، سوریه، لبنان، یمن، ترکیه و بسیاری از کشورهای منطقه هواداران دینی و سیاسی خود را سازمان دهد و انگیزه قوی ضد اسرائیلی در بین مردم منطقه را به فرصتی برای سازماندهی نیروهای تندرو و تروریست طرفدار خود تبدیل سازد. این در حالی است که رژیم ایران، طبق سناریوی امپریالیستی بی که در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت، نقش رهبری مخالفان امریکا و اسرائیل در منطقه را با نقش نمایندگی منافع تسلیحاتی آمریکا در هم آمیخته است. این بازی **دوگانه** دست رژیم را برای ادامه استراتژی های امپریالیستی "سبز" و "تسلیحاتی" در منطقه را بازتر می کند. همه این حرکات و بازی ها، بازده های سیاسی مهمی در ایران و مناسبات داخلی آن دارند و در تعیین سرنوشت رژیم و جنبش آزادیخواهی ایران نقش های مهمی ایفا کرده و خواهند کرد. بحث در این مورد ادامه خواهد یافت.

۳) ایران در نقطه تلاقی سایش های حوزه های جغرافیایی

یک- دیدیم که طبق معاهدات بعد از جنگ جهانی دوم ایران به عنوان یک کشور پیرامونی بلوک غرب به رسمیت شناخته شده است. ولی امروزه، غرب و شرق در بازار جهانی در هم آمیخته و این، هم ساختار^{۴۸} و هم عملکرد^{۴۹} بلوک بندی سابق را دگرگون کرده است. بدین معنی که ایران در همان حال که به طور رسمی تحت هژمونی سیاسی آمریکا و غرب قرار دارد، به طور عینی به واقعیتی انکارناپذیر در حوزه ژئوپولیتیک و بازارهای روس و چین تبدیل شده است. این وضع، قدرت مانور کشورهای غربی در ایران را محدود کرده، آنان را مجبور به رعایت منافع این نوریسندگان بازار جهانی کرده و خواهد کرد. این واقعیت را در جریان تصمیم گیری برای محاصره اقتصادی ایران هم به چشم دیدیم.

از این نظر، اگر دخالت نظامی آمریکا در عراق به طور عمده منافع فرانسه و روسیه آن روز در این کشور را زیر پا می نهاد، دخالت نظامی در ایران، نه فقط منافع کشورهای دخیل را زیر پا می گذارد، بلکه همچنین تعادل موجود بین منافع ژئوپولیتیک کشورهای این منطقه را به هم خواهد زد. یک چنین کاری می تواند یک ماجراجویی علیه نظم موجود جهانی در حال شکل گیری به حساب آید. و هم از این رو، به این سادگی ها قابل اجرا نیست.

دو- در ضمن باید در نظر داشت که دخالت آمریکا و انگلیس در کویت و سپس عراق، اکنون کنترل تمامی نفت خاورمیانه و حوزه خلیج فارس را در اختیار آمریکا و شرکت های نفتی غربی قرار داده است. این به معنی کنترل بخش بزرگی از انرژی جهان، و عرضه و قیمت گذاری بین المللی آن است، و هم از این رو، دارای معنی استراتژیکی مهمی در بازار جهانی انرژی است.

از طرف دیگر، حوزه نفتی دریای خزر به عنوان حوزه نفتی قرن جدید شناخته شده و اهمیتی استراتژیکی یافته است. با وجود قراردادهای شرکت های نفتی غربی با کشورهای نفتخیز این منطقه، از جمله آذربایجان، روسیه کماکان این حوزه نفتی را بخشی از حوزه جغرافیای سیاسی و اقتصادی خود می داند و حتی در تدارک کنترل نفت این مناطق و فروش بخشی از آن از راه لوله به اروپا و چین است. موفقیت در این راه می تواند باخت روسیه در عراق و منطقه نفتی خلیج فارس را جبران کرده و تعادلی در بین بلوک بندی های و مناسبات فیما بین ژئوپولیتیک های منطقه به وجود آورد.

همزمان، وابسته شدن اروپا به لوله های نفت روسیه، بسیاری را در این قاره نگران می کند. این است که اروپا و آمریکا تلاش ترکیه برای انتقال مستقیم قسمتی از نفت این حوزه به اروپا را مورد حمایت قرار می دهند. از این طریق، گاز و نفت حوزه ایران می تواند برای ایجاد تعادل در دو سوی جغرافیای نفتی اروپا-آسیا به طور مستقیم به بازارهای اروپا منتقل شوند.

⁴⁸ structure

⁴⁹function

به سبب این چگونگی و ضرورت های ناشی از استراتژی های نفتی در منطقه نیز، هرگونه دخالت نظامی در ایران به معنی دخالت برای کنترل حوزه نفتی دریای خزر و مناطق حساس ژئوپلیتیکی مجاور هم هست. و هم از آن رو، با توجه به نیاز استراتژیک روسیه و چین به نفت و ضرورت حیاتی کنترل انرژی این منطقه، یک ماجراجویی نظامی بسیار جدی و متفاوت تر از لشکرکشی آمریکا و انگلیس به کویت و عراق و اشغال حوزه های نفتی آن کشورها خواهد بود.

سه - می بینیم که نه فقط همکاری، بلکه همچنین تعارضات و سایش های ممکن بین حوزه های جغرافیائی مختلف دور و بر ایران، هم برای رژیم ایران و هم برای مردم و اپوزیسیون آزادی خواه ایران، سرنوشت ساز است و در ادامه خود، رژیم جمهوری اسلامی ایران را بیش از پیش در برابر دوراهی رفتن و ماندن قرار خواهد داد.

در اینجا اما فقط رژیم و سرنوشتش تعیین نمی شوند. این مناسبات همچنین فرصت های جدیدی برای رهائی در ایران به وجود خواهند آورد، یا فرصت های موجود را از بین خواهند برد. از این رو، این مناسبات و تغییر و تحولاتش سرنوشت آتی مردم و نیروهای سرنگونی طلب آزادیخواه را رقم خواهند زد. این است که نیروهای اپوزیسیون آزادیخواه باید بتوانند مناسبات، مشارکتها و تعارضات موجود و آتی، و بالقوه و بالفعل بین ژئوپلیتیک های مجاور را به درستی ارزیابی کرده و از تعارضات موجود برای رها کردن کشور از رژیمی که خواهیم دید به نمایندگی بازار جهانی به سرکردگی آمریکا عمل می کند، حداکثر بهره را ببرند. این مهم البته تا زمانی که نهاد رهبری و سازماندهی نیروهای سرنگونی طلب آزادیخواه شکل نگرفته و فعال نشده، به دشواری ممکن و میسر خواهد شد. "کسی در مغازه بدون صاحب و کالا و مشتری، سرمایه نمی گذارد!"

فصل ۵

"بحران های جهانی" و تغییر پارامترهای اقتصادی و سیاسی

بحران های جهانی و تئوری "وابستگی متقابل"

یک. امروزه "بازار جهانی"، یا "بازارهای به هم پیوسته جهان" با یکی از بحران های عمیق اقتصادی خود رو به روست. در کتاب استراتژی استعمار نو^{۵۰}، نشان داده شده که "بحران اقتصادی ذاتی نظام سرمایه داری و بازار آزاد است". از این رو، "بازار جهانی" در هر آینده ای نیز خواهی نخواهی با بحران های ریز و درشت اقتصادی رو به رو خواهد شد. به سبب جهانشمولی و پیوستگی جهانی موجود، این بحران ها نیز مرزهای اقتصادی و جغرافیائی را در خواهند نورد و مجموعه کشورهای جهان را در بر خواهند گرفت. اما همانگونه که اقتصاد و بحران اقتصادی جهانشمول است، راه برون رفت از بحران ها نیز جهانشمول خواهند بود.

دو. در ضمن، تجربیات اقتصادی نشان می دهند که بحرانهای اقتصادی در مناسبات و تقسیم کار ما بین کشورهای مختلف بازار جهانی وارد شده و آنها را تغییر می دهند. تغییر روابط بین کشورهای "مرکزی" و "پیرامونی" بازار جهانی در مرکز این تحولات قرار می گیرد، چرا که امروزه به سبب ایجاد "رابطه و وابستگی متقابل" بین این دو دسته از کشورها، دیگر صنوبر یک طرفه بحران ها از کشورهای مرکزی به کشورهای پیرامونی نه ممکن است، نه کفایت می کند و نه دردهای بحران های اقتصادی و اجتماعی بازار جهانی را درمان می کند.

"وابستگی متقابل" بین کشورهای مرکز و پیرامون بدین معنی است که بر خلاف گذشته که فقط کشورهای پیرامونی برای اداره اقتصادی خود نیازمند واردات کالا و تکنولوژی از کشورهای مرکزی بود، امروزه کشورهای مرکزی نیز برای فروش کالاها و ایجاد کار و اشتغال خود نیازمند گردش سرمایه در کشورهای پیرامونی اند. در گذشته کشورهای مرکز بازار جهانی به طور یکطرفه کالاها را به کشورهای پیرامونی می فرستادند و همراه با این مبادله یکطرفه بحران های خود را نیز صادر کرده و از طریق تالان و تاراج کشورهای پیرامونی درمان می کردند. با انتقال بحران به

^{۵۰} ر. ک. به "استراتژی استعمار نو..."، پیشین.

این کشورها و ایجاد فقر و گرسنگی بیشتر، بحران های خود را سرشکن کرده و درمان می کردند. این نبود مگر آن که "کشورهای صنعتی توانسته بودند در جریان گسترش بازار جهانی، کنترل و هدایت جزء به جزء کشورهای پیرامونی را در دست بگیرند و مردم این کشورها را به تولیدات، کالاها و صادرات خود معتاد و وابسته سازند. اما این اتفاق یک سویه دوام نیاورد و ادامه نیافت. بلکه شرکت ها، مؤسسات تولیدی و کارخانجات کشورهای صنعتی نیز رفته رفته به خریداران و مصرف کنندگان خود در بازارهای مصرفی کشورهای پیرامونی وابسته شدند. بدین ترتیب، یک **وابستگی متقابل** بین این دو بلوک مرکب از **کشورهای مرکزی و پیرامونی**، یا بین کشورهای "صنعتی تولیدکننده" و "کشورهای غیر صنعتی مصرف کننده" به وجود آمد. از این طریق، بازارهای جهان پیرامونی غیر صنعتی و جهان مرکزی صنعتی، باشد که نابرابر و بهره کشانه، وارد یک "پروژه ادغام متقابل در یک واحد به هم پیوسته اقتصادی" شدند.

امروزه رابطه مرکز و پیرامون به رابطه متقابل دو بخش یک جریان اقتصادی تبدیل شده، و کشورها و شرکت های مرکزی بازار جهانی (کشورهای صنعتی) با کشورهای پیرامونی غیرصنعتی به طور **متقابل به همدیگر وابسته شده اند.**

طرح روی جلد چاپ خارج از کشور کتاب نویسنده تحت عنوان "استراتژی استعمار نو - بحران ها و دگرگونی ها" این چگونگی را به صورت سوارکار توانمندی که بر اسبی نزار و مردنی سوار است، نشان می دهد. این طرح، حاوی این پیام است که نابودی اقتصادی کشورهای جهان پیرامونی، کشورهای صنعتی را هم که بر این اسب ها سوارند، از راندن و پیش رفتن باز خواهد داشت. به بیان دیگر، سوار و سوارکار به طور متقابل به همدیگر وابسته شده اند.

برای نمونه، در دوره جنگ ۸ ساله، هر دو کشور ایران و عراق، هم برای حمل و نقل و هم برای کاربرد در سکوی پرتاب موشکی، کامیون های ولوو (Volvo) خریداری می کردند. شرکت سوئدی ولوو از این راه به سودهای کلان دست یافت، ولی همراه با آن، برای تولید این همه کامیون، مجبور شد که کارخانجات خود در سوئد و کشورهای دیگر را توسعه دهد. همین کار را تولید کنندگان وسائل و قطعات یدکی ولوو هم انجام دادند. بدین ترتیب، در سوئد یک "طرفیت تولیدی"، که محصول مصرف این کالا در این دو کشور در حال جنگ بود، شکل گرفت. به بیان دیگر، یک "وابستگی متقابل" بین تولید در سوئد و مصرف در کشورهای پیرامونی ایران و عراق ایجاد شد.

اما دوره جنگ به سر رسید و با پایان جنگ، این طرفیت تولیدی عاطل و باطل ماند. سرمایه داران و مدیران کارخانه ولوو مجبور شدند هر چه زودتر خود را با وضع موجود تطبیق دهند. آنان از یک طرف، قسمت هایی از کارخانه را تعطیل، و کارگران اضافی را از کار اخراج کردند. و از طرف دیگر هم، برای فروش شرکت و تأسیسات بلااستفاده آن با شرکت هایی که بازار فروش داشتند، تماس برقرار کردند. شرکت خریدار، جنرال موتورز، هم بازار جانشین داشت و هم قادر به ایجاد

بازار های جدید برای فروش این کامیون های اضافی بود. در نتیجه، کارخانه ولوو به فروش رفت و مشکل **ظرفیت اضافی** کارخانه هم حل و فصل شد.

اما حالا که **بحران ادواری خردکننده ای از مرکز بازار جهانی** به سرتاسر بازار و همه سرزمین های عضو آن سرایت کرده، برای شرکتی که در چنین شرایطی قرار بگیرد، نه خریداری پیدا می شود، نه بازار جانشینی وجود دارد، و نه شرکت های بزرگتر امکان توسعه بازارهای خود را دارند. این است که **دوره های بحران جهانی** که ذاتی نظام سرمایه داری و در نتیجه ذاتی بازار جهانی هم هست، شرکت ها و کشورهای تولید کننده را مجبور می کند تا دو دستی به وضع موجود و بازارهای خود در کشورهای پیرامونی خود بچسبند و برای حفظ آن ها، از نشان دادن چنگک و دندان هم خودداری نکنند.

سه. حالا اگر از این زاویه به مناسبات جهانی ایران نگاه کنیم، نتیجه می گیریم که در این شرایط بحرانی، هم **خریداران نفت** از ایران و هم **فروشندهگان اسلحه و کالاهای مصرفی** به ایران، حاضرند برای حفظ رژیم طرف خطاب و معامله خود و معاملاتشان به هر کاری دست بزنند، از گذاشتن هر شرط و شروط آزادی و دموکراسی برای کشور متقابل خودداری کنند، و به هر بهائی از وقوع هرگونه تغییر و تحول در **"ایران فروشنده نفت و خریدار اسلحه و کالا"** جلوگیری به عمل آورند. این نیز به تنهایی توجیه می کند که چرا صدای فریاد مردم ایران به گوش حکومت های اروپائی و آمریکائی نمی رسد و این کشورها حتی برای تعارف هم شده، از پیش کشیدن شرط و شروط دموکراسی و حقوق بشر در ایران پرهیز کرده و در بهترین شرایط، به بیش از **"اصلاحات محدود این رژیم"** رضایت نمی دهند.

توضیح - نباید فراموش کرد که شرایط بحران و اضطرار، همزمان به دو واکنش متقابل از سوی اربابان بازار جهانی منجر می شود. آنان از یک طرف، بیش از پیش نسبت به اتفاقات جاری در کشورهای پیرامونی و بازارهای تحت نفوذ خود حساسیت نشان می دهند و برای حفظ وضع موجود در کشورهای حاشیه ای می کوشند، ولی از طرف دیگر، بیش از معمول از بدتر شدن اوضاع این کشورها می ترسند و برای جلوگیری از اتفاقات بدتر به آسانی با تغییرات لازم کنار می آیند. برای مثال آنان اگر بدانند که نارضایی مردم از رژیم عمیق است و مردم معترض به دنبال راهی برای نافرمانی و رهایی از تسلط رژیم می گردند، به آسانی از ترس **مرگ به تب راضی** می شوند. به آسانی از حمایت از رژیمی که قادر به ساکت نگه داشتن مردم و جلب رضایت نسبی جامعه نیست، دست بر می دارند و از همکاری با رژیمی که جز به سرنیزه اش تکیه گاهی در بین مردم ندارد، می پرهیزند.

این شرایط دو سویه تا چه اندازه به سود رژیم، یا مردم سرنگونی طلب است و موقعیت کدام جناح را تقویت می کند، بسته به بهره گیری این نیروها از این شرایط اضطراری ناشی از **بحران های اقتصادی** است. این نیز دلیلی است بر این که بسیاری از کشورهای بازار جهانی به سبب حمایت

بخشی از مردم و نیروهای براندازی از جناح های "اصلاح طلب طرفدار رژیم" در تابستان سال ۱۳۸۸، به آسانی پشت به هیأت حاکمه قبلی کرده و توپ بازی را به دست رهبران جناح های معترض دادند. اینان در هر فردائی نیز به سبب حساسیت فوق العاده ناشی از بحران های اقتصادی، به آسانی صفتندی خود را تغییر خواهند داد و به حمایت از نیروهائی بر خواهند خواست که مورد اعتماد و حمایت مردم اند. بدین ترتیب، وجود این یا هر بحران اقتصادی بیش از پیش توپ بازی سیاسی در ایران را به دست مردم ایران می دهد. این چگونگی بسته به هشیاری مردم و درستی صفتندی هایشان می تواند مبارزه برای آزادی و سرنگونی رژیم دیکتاتوری را تسریع بخشیده، یا مانع شود.

"از ماست که بر ماست"

۱) داستان مکرر "مرغ یا تخم مرغ" و نقش محوری مردم
یک- می بینیم که راهی نداریم جز آن که مبارز رهایی بخش خود را در یک فضای جهانی مه آلود و در هنگامه پرشتاب و پرماجرایی در حال تغییر و تحول دائمی آن پیش ببریم. شناخت این فضای جهانی و درک و فهم این تحولات پیچیده و پارامترهای ناشی از آنها، برای نایل شدن به مقصود آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران ضرورتی غیر قابل انکار است.
به تکرار یادآوری می کند که این همه تأکید به تأثیرات سرنوشت ساز تحولات و تغییرات جهانی و عمده کردن مناسبات جهانی و بین المللی، به معنی مطلق کردن تأثیرات خارجی نیست. مناسبات جهانی مهم و تعیین کننده اند و بها دادن به آن ها لازم و اجباری است، ولی کافی نیست، چرا که بدون دخالت عوامل داخلی، عوامل خارجی به هیچ عملی منجر نمی شوند. رابطه بین علل و عوامل داخلی و خارجی در پدیده ها و تحولات اجتماعی همانند رابطه بین مرغ و تخم مرغ است. بدون مرغ، تخم مرغ درست نمی شود، و بدون تخم مرغ هم مرغ به وجود نمی آید. به بیان دیگر، در تغییر و تحول پدیده های اجتماعی، عوامل داخلی و خارجی هر دو با هم عمل می کنند. این است که برای شناخت راه های برخورد با پدیده بهره کشی و دیکتاتوری در ایران شناخت هر دو علل و عوامل داخلی و خارجی و مناسبات متقابل آن ها لازم و ضروری است. بدون این شناخت، نه می توان این عوامل را به کنترل در آورد و نه می توان وارد مناسبات آنان شده و تغییر شان داد.
لازم به یادآوری است که همه این عوامل، هم در حال تغییر و تحول دائمی و هم در حال تأثیر و تأثر متقابل با همدیگر اند. از این رو، روند پیشرفت مبارزه و اتفاقات سیاسی در ایران، بیشتر محصول مجموعه در هم پیچیده این پارامترها، اتفاقات و شرایط داخلی و خارجی اند و کمتر از اتفاقات منفرد و لحظه ای و تصمیمات موقتی این یا آن سوی جریان تأثیر می پذیرند.

در ضمن، شاید به طور تئوریک بتوان فرض کرد که پدیده ای بدون وجود عوامل و تأثیرات خارجی به وجود آید و عمل کند، ولی هیچ پدیده ای بدون عوامل و تأثیرات داخلی به وجود نمی آید. شاید بتوان یک گلدان گل را بدون نور و گرمای محیط بیرونی پرورش داد، ولی این کار بدون ریشه، ساقه و برگ گیاه ممکن نیست.

تازه عوامل و تأثیرات خارجی تا زمانی که خارجی اند و داخلی نشده اند، نقشی در تغییر و تحول پدیده ها ایفا نمی کنند. **عوامل خارجی** مانند آفتاب و نوری هستند که به تنهایی و بدون دخالت **عوامل داخلی** مانند برگ و ساقه و ریشه به هیچ دردی نمی خورند و باعث هیچ رشدی در گیاه نمی شوند. همینطور بهره کشی آمریکا و بازار جهانی از ملل پیرامونی و ایران بدون وجود و دخالت عوامل داخلی، بدون رژیم خدمتگزار و نهادهائی قابل کنترل خارجیان، نه ممکن است و نه پیش می رود. به بیان دیگر، اگر واسطه گری رژیم جمهوری اسلامی نبود، پول های نفت و نان سفره مردم ایران به این سرعت و وسعت راهی شریان حیاتی کشورها و کارتل های امپریالیستی نمی شد و نمی شود. از این رو، در حالی که به هیچ انگاشتن عوامل و تأثیرات خارجی در ایران خطائی بزرگ است، به هیچ انگاشتن یا بی اهمیت دیدن نقش **عوامل و تأثیرات داخلی** نه فقط خطا، بلکه به معنی کور بودن در برابر واقعیت ها و حقایق عینی است.

دو. بدین ترتیب، تأثیرات داخلی و خارجی هر پدیده اجتماعی به وسیله انسان آن جامعه به فعل می آیند و با دخالت "مردم" به عمل اجتماعی منجر می شوند. مردم با دخالت اجتماعی خود، تأثیرات داخلی و خارجی را به مرحله عمل می آورند، یا نمی آورند. به کار می بندند، یا کارکردشان را محدود کرده و مانع کارکردشان می شوند. به بیان دیگر، عناصر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در یک جامعه از نقش متقابل مردم تأثیر می گیرند و نسبت به نقش مردم در یک عمل اجتماعی وارد شده و مؤثر می شوند، یا بدون هرگونه تأثیری از بین می روند. در واقع، حتی اگر این ادعا صحت داشته باشد که مثلاً "آمریکا رژیم شاه را برداشته و رژیم خمینی را بر سر کار آورده است"، باید به یاد داشت که این کار آمریکا جز با دخالت مردم ایران و نهادهای سیاسی ایرانی نه قابل انجام بوده و نه می توانست تحقق یابد. به عبارت دیگر، اگر مردم ایران غیر از این را خواسته بودند، این تصمیم و خواست آمریکائی نه به اجرا در می آمد و نه تحقق می یافت. با بیان دیگر، هر اتفاقی "از ماست که بر ماست".

از آن رو، آن نیروئی که نجات می دهد و رژیم ها را می برد و می آورد، مردم اند، نه آمریکا، نه انگلیس، نه امام زمان، نه ملای نایب امام، و نه سید اولاد رسول و نه هر کس دیگر. اگر رژیم اسلامی می تواند بگشود، ببندد و شکنجه کند، یا مال و جان کشور را به یغما ببرد، از آن روست که رژیم توانسته با تریاک بهشت و جهنم خود توده مردم را به امت تسلیم و بی دفاع تبدیل کند. اگر رژیم دیکتاتوری جمهور اسلامی هنوز هم بر جان و مال مردم حاکم است و سرنگون نشده، از آن روست که مردم ایران یا افتادن آن را نمی خواهند، یا می خواهند، ولی قادر به بیان خواست خود

برای سرنگونی رژیم نیستند و نشده اند. اگر می خواستند و بیان کرده بودند، رژیم حالا بر سر کار نبود.

اینجاست که موضوع انسان و عملکرد مردم ایران مطرح شده و عمده می شود. چرا که این و هر رژیمی، بدون مردم مانند درخت بدون ریشه ای است که به بادی می شکند. این یک درس بزرگ تاریخی حتی امروزه روز هم که دنیا با پیچیدگی های فراوان رو به تحول است، صدق می کند. سه - گفتیم که اگر و فقط اگر مردم ایران بخواهند و بتوانند خواست مشترک خود برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را بیان بکنند، از همان روز، رژیمی به نام جمهوری اسلامی در کار نخواهد بود. این ادعا به دلایل فراوانی متکی است. از آن جمله، دیدیم که اربابان بازار جهانی در شرایط بحرانی موجود، شدیداً در مورد خواست و رضایت مردم کشورهای پیرامونی حساسیت دارند و رژیم های دست نشانده ای را که به جای مردم بر سرنیزه شان تکیه می کنند تحمل نمی کنند.^{۵۱} بدین معنی درست است که رژیم دیو است و دیو هزارسری هم هست، ولی شیشه عمر آن در دست مردم است. کافی است که این شیشه را بشکنند، کافی است که مردم به رژیم پشت کنند. کفایت که به نوعی به نافرمانی مدنی دست بزنند و آن را هم ابراز کنند. در آن صورت، هیچ تولید کننده و صاحب کالائی با دکانداری که مشتریانش را از دست داده، معامله نخواهد کرد. رژیم بی آینده خواهد شد. همین و بس!

توضیح - حالا سؤال این است که اگر این حرف ها درست اند و "شیشه جان رژیم در دست مردم ایران است"، پس دیگر دخالت های آمریکا و استراتژی بازار جهانی چه نقشی در این رابطه ایفا می کنند؟ یا بر عکس، اگر استراتژی جدید آمریکا و ابرقدرت های بازار جهانی، باعث برافتادن رژیم شاه و بر سر کار رژیم اسلامی شده، پس دیگر مطرح کردن خواست مردم ایران به چه معنی است؟

می بینیم که از نو رابطه مرغ و تخم مرغ مطرح می شود. از یک سو، ادعا می کنیم که حرف نهائی را مردم می زنند، ولی از سوی دیگر همه شواهد تاریخی برملا شده بر آنند که تغییر و تبدیل قدرت در ایران و بر سر کار آمدن این رژیم اسلامی امری سازمان یافته بود، وارداتی بود، کار امروز و فردا نبود و بخشی از استراتژیک بازار جهانی در این منطقه را تشکیل می داد. همه شواهد موجود دال بر آنند که در اواسط دهه ۱۳۵۰ شمسی استراتژی جدیدی در منطقه ایران به اجرا درآمد. ایران در مرکز این استراتژی قرار گرفت و استراتژی سازان جهانی و لزوماً آمریکا، تغییر رژیم و دادن اختیار و وظیفه به بنیادگرایان اسلامی را در برنامه خود قرار دادند. از آن پس، خمینی را برای گفتگو در

^{۵۱} در مورد دست نشانده بودن رژیم جمهوری اسلامی و موارد وابستگی شان در فصل های آینده به تفصیل بحث خواهیم کرد.

مورد شرط و شروط رهبری در ایران به فرانسه بردند و تا توافق نکردند و تعهد کتبی نگرفتند، اجازه پرواز به ایران ندادند.^{۵۲}

از این زاویه دیدگاه مرغ و تخم مرغ، این واقعیت تاریخی که این آمریکا بوده که شاه را با ملأ تعویض کرد، با این نتیجه گیری که نقش مردم تعیین می کرده و می کند، در تعارض قرار نمی گیرد. واقعیت این است که این رژیم را آمریکا و غرب برسر کار آوردند، ولی ما مردم ایران آن را پذیرفتیم و راه را برای استقرارش هموار کردیم. برای آن جانبازی کردیم، در راهش جان فدا دادیم، انقلابش خواندیم، عکس رهبرش را در ماه دیدیم، هزار هزار در کوره های جنگ و برادرکشی هایش جان دادیم. بعدش هم در هر فرصتی در رأی گیری قانون اساسی اش شرکت کردیم و به این جمهوری اسلامی بله گفتیم. بعد از آتش هم، هر بار به بهانه ای در بازی های دروین انتخاباتی رژیم شریک شدیم، و با این کارها بارها و بارها به رژیم جمهوری اسلامی رأی اعتماد دادیم. آمریکا تخم مرغش را آورد، ما مرغش شدیم. نشده بودیم، نه این سیاست و پروژه امپریالیستی به اجرا در می آمده، و نه رژیم جمهوری اسلامی می توانسته خواست استراتژی سازان جهانی به رهبری آمریکا را به اجرا بگذارد. پس باید خواست غرب، آمریکا، بازار جهانی و هر نیروی خارجی دیگر را فقط یک عرضه و پیشنهاد دید. این ما مردم ایرانیم که این مدل های عرضه شده را می پذیریم و به اجرا می گذاریم، یا رد می کنیم و به زباله دانی تاریخ می اندازیم.

فراموش نکنیم که وقتی ثابت می شود که در همه حال، این مائیم که سرنوشت سیاسی کشورمان را رقم می زنیم، پس باید بپذیریم که مسئولیت حیات و بقای رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی هم در درجه اول و قبل از همه با ماست، نه با غرب، آمریکا یا هر منبع جهانی دیگری که آن را سازمان داده، در پشت سرش ایستاده و سودش را برده و می برند.

^{۵۲} ر. ک. به تعهدنامه خمینی خطاب به رئیس جمهور آمریکا. قسمتی از این تعهدنامه در زمان تصدی قطب زاده از تلویزیون ایران قرائت و با قطع برنامه نیمه کاره ماند. برای توضیح بیشتر در مورد برنامه امپریالیستی استراتژی بنیادگرائی اسلامی ر. ک. به مقدمه جلد دوم کتاب "قرائت قرآن غیر دینی".

